

Commentary on Authenticity and the Origin of Gospel Barnabas of

انجیل برنابا

(ترجمه از انگلیسی - [Copyright FarsiNet Inc](#).)

مقدمه

”و چون عیسی ابن مریم گفت: ”ای بنی اسرائیل، من پیام‌آور الله برای شما هستم که آنچه را پیش از من در تورات مکتشف شده تأیید می‌کنم و شما را به پیام‌آوری بشارت می‌دهم که پس از من می‌آید که نامش ’حمدشده‘ می‌باشد“ (سوره ۶۱: ۶).

مسلمانانی که این آیه را در قرآن می‌خوانند و قرائت می‌کنند، آن را گفته‌ای از ”انجیل اصلی“ می‌پندارند و آن را پیشگویی روشن برای ظهور محمد تلقی می‌کنند. در نظر ایشان، انجیل اصلی نمی‌توانسته عیسی را پسر خدا بنامد و می‌بایست مرگ عیسی بر صلیب را انکار کرده باشد. بعضی از مسلمانان در تلاش برای بی‌اعتبار ساختن کتب مقدسه مسیحیان، به‌دنبال مدارکی می‌گردند که با این عقاید سازگار باشد، حتی اگر کل کلیسا آنها را جعلی نامیده باشد. یکی از این مدارک، کتابی است به نام ”انجیل برنابا“. در این انجیل، به گفته بعضی از مسلمانان، مطالب زیادی هست که با انجیل‌های قانونی تضاد دارد اما با اعتقادات مسلمانان همسو است. ایشان در بحث‌هایی که با مسیحیان دارند، آنقدر پیش می‌روند که آن را انجیلی اصلی‌ای می‌دانند که از آسمان بر عیسی نازل شده و او آن را بر برنابا فرو خواند. برخی از مسلمانان عقاید خود را در مورد زندگی و تعالیم عیسی بر پایه این کتاب استوار می‌سازند، و نه بر قرآن و کتاب مقدس و سنت.

یک مسلمان پاکستانی به نام آتاتور رحیم که زحمت فراوانی کشید تا این ”انجیل“ را در پاکستان بشناساند، چنین گفته است: ”انجیل برنابا یگانه انجیلی است که از یکی از شاگردان عیسی باقی مانده، یعنی از کسی که بیشتر وقت خود را در معیت عیسی در طول سه سال خدمت او گذراند. لذا، بر خلاف نویسندگان انجیل‌های پذیرفته‌شده، تجربه و شناخت مستقیمی از تعالیم عیسی داشت.“ رحیم این امر را کاملاً نادیده می‌گیرد که یوحنا از ابتدای خدمت عیسی از همراهان او بود

و متی نیز اندکی بعد از آن. او هیچ شواهدی ارائه نمی‌دهد تا نشان دهد که برنابا در طول سه سال خدمت عیسی، واقعاً شاگرد او بوده است.

متفکر مسلمان دیگری به‌نام علی اکبر، چنین گفته است: ”مسیحیان انجیل برنابا را جزء لاینفک عهدجدید به‌شمار نمی‌آورند و کمتر آن را در کلیساهایشان موعظه می‌کنند. شورای کلیساها حدود سیصد سال پیش از محمد پیامبر، این انجیل را محکوم کرد. بی‌شک علت این امر این بوده که در آن به‌روشنی ظهور محمد پیامبر پیشگویی شده است.“ اما نامبرده هیچ مدرکی دال بر محکومیت این کتاب در شورای کلیساها ارائه نمی‌دهد.

ادعاهای مشابهی از سوی عبدالاحد داود در کتاب مشهورش به‌نام ”محمد در کتاب مقدس“ عنوان شده. او می‌نویسد: ”این انجیل از سوی کلیساها رد شده زیرا بیان آن بیشتر شبیه قرآن است و نیز به این دلیل که ماهیت رسالت عیسی مسیح را به‌وضوح بیان کرده، و مهم‌تر از همه، به این دلیل که کلمات دقیق عیسی در مورد محمد را ضبط کرده است.“

حال حقیقت چیست؟ چرا مسیحیان این انجیل را رد می‌کنند؟ آیا به این علت که این کتاب حاوی پیشگویی‌هایی است در مورد محمد، یا اینکه دلایل محکم‌تری علیه اعتبار آن وجود دارد؟

پیشینه کتاب

نخستین باری که وجود چنین انجیلی مطرح شد، به‌واسطه کار جرج سیل بود که در مقدمه ترجمه خود از قرآن به سال ۱۷۳۴ به آن اشاره کرد. سیل در مقدمه خود به ترجمه اسپانیایی این کتاب، نوشته شخصی به‌نام مصطفی اهل آراندرا اشاره می‌کند که ادعا کرده بود که آن را از ایتالیایی ترجمه کرده‌است. ادعا شده بود که راهبی ایتالیایی به‌نام برادر مارینو آن را از کتابخانه پاپ سیکستوس پنجم (۱۵۸۵-۱۵۹۰)، هنگامی که وی در کتابخانه‌اش خواب بود، دزدیده و پس از خواندن آن، مسلمان شده است. این ترجمه به‌نحوی از میان رفت، اما بخشهایی از متن اسپانیایی آن هنوز موجود است. ترجمه ایتالیایی آن به هلند راه یافت و در سال ۱۷۰۹ جزو اموال جی. اف. کرامر یافت شد که یکی از فرستادگان پادشاه پروس (آلمان) بود. او در سال ۱۷۱۳ آن را به شاهزاده اوژن اهل ساووا داد و در طول سالها دست به دست گشت تا اینکه در سال ۱۷۳۸ به وین رسید و در کتابخانه سلطنتی قرار داده شد و هنوز نیز در آنجا است.

لانسدیل و لورا راگ آن را به انگلیسی ترجمه کردند و به سال ۱۹۰۷ آن را با ۷۰ صفحه مقدمه به چاپ رساندند؛ در این مقدمه، دلایلی قانع‌کننده ارائه شده بود تا شرح دهد که چرا محققان مختلف آن را انجیلی جعلی می‌دانند و اینکه در قرون وسطی نوشته شده است. در سال ۱۹۰۸، ترجمه عربی آن با مقدمه‌ای جدید در قاهره انتشار یافت و در سال ۱۹۱۶، دو ویرایش آن به زبان اردو منتشر شد که مبتنی بر ترجمه عربی بودند.

بین سالهای ۱۹۶۰ و ۱۹۸۰ ترجمه‌های این انجیل به بسیاری از زبانهای کشورهای اسلامی منتشر شد. ترجمه انگلیسی آن که توسط لانسدیل و لورا راگ انجام شده بود در سال ۱۹۷۳ مجدداً در پاکستان چاپ شد و جراید اردو و انگلیسی آن را به‌عنوان انجیل واقعی عیسی معرفی کردند. جالب اینجا است که هیچیک از این تجدید چاپها حاوی آن ۷۰ صفحه مقدمه لانسدیل و لورا راگ نیستند، مقدمه‌ای که شواهدی ارائه می‌داد دال بر اینکه این کتاب، اثری جعلی متعلق به قرون وسطی است. ترجمه انگلیسی این کتاب اکنون در بریتانیا و آمریکا از سوی چندین انتشارات اسلامی چاپ شده، اما هیچیک اشاره‌ای به ناشران قبلی یا به مترجمان اولیه انگلیسی، یعنی لانسدیل و لورا راگ نمی‌کنند.

مطالب و پیام کتاب

انجیل برنابا را می‌توان به چندین بخش تقسیم کرد. ذیلاً شرحی خلاصه از مطالب آن ارائه می‌دهیم:

فصل‌های ۱-۹

ولادت عیسی؛ کودکی او و ”مباحثاتش“ با علمای دین در خصوص شریعت.

فصل‌های ۱۰-۴۷

عیسی کتاب انجیل را از خدا دریافت می‌کند. او رسالت خود را آغاز می‌کند و معجزات به‌عمل می‌آورد. او موعظه کرده، می‌گوید: ”من مسیح موعود نیستم؛ مسیح موعود از نسل اسماعیل به دنیا خواهد آمد.“

فصل‌های ۴۸-۹۸

سربازان رومی عیسی را همچون خدا پرستش می‌کنند اما او به ایشان می‌گوید که پسر خدا نیست. او آمده است تا ظهور محمد را بشارت دهد.

فصل‌های ۹۹-۱۲۶

جماعت گرد می‌آیند تا عیسی را پادشاه سازند، اما او سرزمین خود را به قصد دمشق ترک می‌کند و پس از آن، به شهرهای دیگر سفر می‌کند.

فصل‌های ۱۲۷-۱۵۳

عیسی شاگردانش را در خصوص توبه، روزه، دعا، ترس خدا و اخلاقیات والا تعلیم می‌دهد.

فصل‌های ۱۵۴-۱۹۱

عیسی در باره دنیای گناهکار، ماهیت گناه، احیا، آزادی، بهشت، و تقدیر ازلی تعلیم می‌دهد. همچنین اشاره شده که کاتبی ادعا می‌کند که کتابی مخفی از موسی دیده که اعلام می‌دارد که "مسیح موعود از نسل اسماعیل خواهد بود، و نه از نسل اسحاق."

فصل‌های ۱۹۲-۲۲۲

عیسی ایلعازر را زنده می‌کند و مجازات اورشلیم را پیشگویی می‌نماید. یهودیان می‌کوشند او را سنگسار کنند اما او ناپدید می‌شود. یهودا به او خیانت می‌کند. عیسی به آسمان برده می‌شود و چهره یهودا طوری تغییر می‌کند که شبیه چهره عیسی به نظر آید. یهودا به اشتباه به جای عیسی مصلوب می‌شود. عیسی به یاران و به مادرش ظاهر می‌شود و به ایشان می‌گوید که مصلوب نشده بوده. او برنابا را مکلف می‌سازد که انجیل را بنویسد. او پس از آن به آسمان باز می‌گردد.

پیام این انجیل

مسلمانان ارزش بسیاری برای این انجیل قائلند زیرا تعالیمش بر علیه تعالیم عهدجدید است. ذیلاً به نکات اصلی این انجیل اشاره می‌کنیم، نکاتی که مؤید برخی از اعتقادات مسلمانان است، اما با تعالیم عهدجدید متناقض می‌باشد:

- عیسی بنده خدا است و فقط پیام‌آور او است (برنابا، فصل ۵۵). او نه خدا است و نه پسر خدا، و نه نوعی خدا (برنابا، فصل‌های ۵۵ و ۱۰۰).
- عیسی ظهور مسیح موعود را که همانا محمد است پیشگویی می‌کند (برنابا، فصل‌های ۴۲-۴۴). او منکر می‌شود که مسیح موعود است و این عنوان را به محمد نسبت می‌دهد. آن پسر ابراهیم که قربانی شد، اسماعیل بود و نه اسحاق (برنابا، فصل ۴۴).
- عیسی پیش از مصلوب شدن، به آسمان عروج کرد، و طوری شد که یهودا شبیه عیسی به‌نظر برسد (برنابا، فصل ۲۲۰). عیسی بر صلیب نمرود (برنابا، فصل ۲۱۵). کسی که بر صلیب مرد، یهودای اسخریوطی بود (برنابا، فصل ۲۱۶). حواریون عیسی جسد یهودا را دزدیدند و ادعا کردند که عیسی زنده شده است. بسیاری از حواریون، از جمله پولس، این فریب را تعلیم داده‌اند.

شواهد مربوط به اصالت کتاب

مسیحیان مدعی‌اند که این انجیل در زمان رسولان و شاگردان ایشان و پدران کلیسا و شاگردان ایشان وجود نداشته است. تقریباً همه کتاب‌های عهدجدید در نوشته‌های مسیحیان اولیه مورد اشاره قرار گرفته، اما هیچ نوع اشاره‌ای به انجیل برنابا نشده است. اما مسلمانان برای نسخه خطی این کتاب، تاریخچه‌ای طولانی و پر آب و تاب ارائه می‌دهند که به روزگار ایرنیوس (۱۳۰-۲۰۰ م) باز می‌گردد. برای مثال، رحیم می‌گوید که ایرنیوس "در تأیید نظرات خود، نقل قول‌هایی مبسوط از انجیل برنابا به‌عمل آورده است. این نشان می‌دهد که انجیل برنابا در قرن و اول میلادی در گردش بوده است." وقتی موضوع را مورد مطالعه قرار می‌دهیم، مشاهده می‌کنیم که ایرنیوس در نوشته‌های خود از رساله برنابا نقل قول می‌کند، نه از آنچه که رحیم انجیل برنابا می‌نامد. ("رساله" یعنی نامه و معمولاً به تشریح تعالیم می‌پردازد، در حالی که "انجیل" شرح زندگی عیسی است.)

رحیم ادعا کرده که در زمان حکومت امپراطور زنون (۴۷۸ م.)، بقایای انجیل برنابا کشف گردید، و نسخه‌ای از این انجیل که به دست خودش نوشته شده بوده، بر سینه او یافت شد. طبق نظر او، این نکته در کتاب Acta Sanctorum، بولاند جونی‌یی، جلد دوم، صفحات ۴۲۲-۴۵۰، که به سال ۱۶۹۸ در شهر آنور انتشار یافته، ذکر شده است. اما آنچه این کتاب می‌گوید این است که نسخه‌ای از انجیل به روایت متی که خود برنابا نسخه‌برداری کرده بوده، بر سینه امپراطور یافت شده. این تحریف عمدی از این کتاب، صدق گفتار رحیم را مورد تردید قرار می‌دهد. او کلمات "به روایت متی که خود برنابا نسخه‌برداری کرده بوده" را از قلم انداخته و به‌جای آن نوشته "انجیل برنابا".

شواهدی از تاریخ اسلام

از آنجا که شواهد مربوط به تاریخ مسیحیت، گاه از سوی برخی مسلمانان رد می‌شود، لذا باید به شواهدی از تاریخ اسلام اشاره کنیم. مطالعه سنت اسلام و روایات تاریخی اسلامی حاکی از این است که محمد، پیامبر اسلام، روابط خوبی با حاکم مسیحی نجران داشته است. در زمان ولادت محمد، اعراب با مسیحیان حبشه و نیز با سه شاخه مسیحیت در خاورمیانه، یعنی مسیحیت بیزانتینی، نسطوری، و یعقوبی-مونوفیزی (تک‌طبیعی) در تماس بوده‌اند. نسطوری‌ها تأثیر بیشتری بر اعراب داشتند. بر اساس نوشته ابن‌اسحاق، تصاویر مریم و عیسی را می‌شد بر یکی از دیوارهای کعبه دید.

سنت اسلام به هیأت‌های مختلف مسیحی اشاره دارد که برای بحث با محمد نزد او می‌آمدند. یک بار، گروهی متشکل از شصت نفر به‌رهبری عبدالملک، اسقف نجران، در مسجد مدینه با محمد دیدار کردند و با او در باره الوهیت مسیح به بحث پرداختند. محمد به ایشان گفت که عیسی خدا نیست. گفته می‌شود که در قرآن (سوره ۳: ۴۰-۷۰) به این رویداد اشاره شده است. این ملاقات بهترین فرصت بود تا به انجیل برنابا به‌عنوان شاهدی بر علیه ادعای مسیحیان اشاره شود، اما چنین نبود چون چنین انجیلی وجود نداشت. خدا نیز آیه‌ای در مورد این انجیل بر محمد نازل نکرد.

یوحنا دمشقی (وفات ۷۵۳ م.) که به یحیی ابن منصور مشهور است و پسر یکی از کارگزاران حکومتی و خزانه‌دار خلیفه معاویه و عبدالملک بود، در مورد مطالب بسیاری، از

جمله الوهیت مسیح مطلب نوشت. اگر چنین انجیلی در آن زمان وجود داشت، قطعاً او به آن اشاره می‌کرد.

اسقف تیموتهئوس (وفات ۸۲۳ م.) که دوره خدمت کلیسایی‌اش شامل دوره اوج قدرت عباسیان در بغداد، در زمان هارون‌الرشید (۷۸۶-۸۰۹ م.) می‌شود، در جلسات مباحثه در دربار خلیفه موسی‌الهادی (۷۸۵-۷۸۶ م.) شرکت جست. این مباحثات نه فقط شامل دفاع از عقاید درست سلامی بر علیه متفکران آزاد و بدعت‌گزار می‌شد، بلکه شامل چهار انجیل نیز می‌گردید. اما طبق مدارک موجود، هیچکس به انجیل برنابا اشاره نکرد. علمای اسلام در مورد الوهیت و شخص عیسی بحث کردند، اما هیچگاه به این انجیل اشاره نکردند. خلیفه جعفر المتوکل (۸۴۷-۸۶۱ م.) که حقوق مذهبی و حق بنای کلیسا را لغو کرد و قوانین تبعیض برای مسیحیان و یهودیان را وضع نمود، در دربار خود با اشخاصی نظیر اسقف ایلیا مباحثه می‌کرد. اما در اینجا نیز هیچکس به انجیل برنابا به‌عنوان مرجع استناد نکرد.

کتاب الفهرست نوشته ابوالفرج محمد ابن اسحاق الندیم (۹۳۵-۹۹۰ م.) که مسلمانان می‌گویند به تمام مراحل فرهنگ قرون وسطی اشاره کرده است، فهرست طولی از کتاب‌ها و نویسندگان به‌دست داده است. او فهرستی از تمام کتاب‌هایی را که کتاب‌مقدس را تشکیل می‌دهند ارائه داده، اما در هیچ جا به انجیل برنابا اشاره نکرده است.

مسلمانان قرن‌ها بر اسپانیا حکومت کردند (۷۵۶-۱۴۹۲ م.) و گفت و شنودهای بسیاری میان مسلمانان و مسیحیان صورت گرفت، اما هیچ مسلمانی هرگز این انجیل را به‌عنوان شاهی بر علیه اعتقادات مسیحیت ارائه نداد. در این دوره، نویسندگان و مورخان و فلاسفه مسلمان بسیاری بودند نظیر الفارابی (وفات ۹۵۰ م.)، المسعودی (وفات ۹۵۶ م.)، القندی (وفات ۹۶۱ م.)، ابن حزم (وفات ۱۰۶۳ م.)، الغزالی (وفات ۱۱۱۱ م.)، ابوالعباس العارف (وفات ۱۱۴۱ م.)، ابن رشد (وفات ۱۱۹۸ م.)، محی‌الدین ابن‌العربی (وفات ۱۲۴۰ م.) و ابن‌خلدون (وفات ۱۴۰۶ م.). اما هیچیک از ایشان به این کتاب اشاره نکرده است. به‌علاوه، در هیچیک از کتاب‌های تفسیر قرآن که پیش از ۱۷۰۰ م. نوشته شده، از این کتاب نام برده نشده است. لذا بسیار دشوار بتوان باور کرد که این انجیل می‌توانسته پیش از قرن چهاردهم میلادی وجود داشته باشد. ذیلاً به شرح این نکته می‌پردازیم.

شواهدی از خود کتاب

ظاهر فیزیکی نسخه خطی انجیل برنابا که امروز در دسترس است، با توجه به نحوه صحافی و سبک نگارش و واژگانش، حاکی از آن است که بین سالهای ۱۵۰۰ تا ۱۵۹۰ م. نوشته شده است.

نخست به شواهد داخلی متن می‌پردازیم. خدا در تورات به بنی اسرائیل امر کرد که سال یوبیل را نگاه دارند: «این سال پنجاهم برای شما سال یوبیل خواهد بود.» اما انجیل برنابا به‌هنگام اشاره به سال یوبیل، برای آن فواصل صدساله قائل می‌شود (برنابا، فصل ۸۲). نویسنده این رقم را از کجا آورده است؟

در حدود سال ۱۳۰۰، پاپ بونیفاس هشتم برای کلیسا فواصل زمانی یکصدساله را تعیین کرد. در سال ۱۳۴۳ م. پاپ کلمنت ششم آن را مجدداً به پنجاه سال تقلیل داد و بعداً پاپ پل دوم (۱۴۶۴-۱۴۷۱ م.) آن را به بیست و پنج سال کاهش داد. به‌نظر می‌رسد که نویسنده چیزی در باره حکم پاپ می‌دانسته، اما تصور می‌کرده که آن را عیسی مقرر کرده است. این ما را به این نتیجه می‌رساند که این انجیل نمی‌توانسته زودتر از سال ۱۳۰۰ م. نوشته شده باشد.

چندین نقل قول از دانتته یافت می‌شود که در این انجیل به عیسی نسبت داده شده است. برای مثال، اصطلاح مورد استفاده دانتته، یعنی «خدایان دروغین و دروغگو»، در فصل‌های ۲۳، ۷۸، ۲۱۷ این انجیل به‌کار رفته که نه در کتاب مقدس استفاده شده و نه در قرآن، اما در این انجیل یافت می‌شود. توصیف جهنم در این انجیل به‌گونه‌ای چشمگیر شباهت به تخیلات دانتته در باره جهنم و برزج و بهشت دارد. در فصل ۱۷۸ این انجیل آمده که نُه آسمان وجود دارد که باز ما را به یاد دانتته می‌اندازد. شایان ذکر است که دانتته یک نویسنده ایتالیایی بود که در دوره بونیفاس هشتم زندگی می‌کرد. او نوشتن «کمدی الهی» معروف خود را به سال ۱۳۰۰ م. آغاز کرد.

در این انجیل عناصر دیگری متعلق به قرون وسطی یافت می‌شود. در فصل ۱۹۴ گفته می‌شود که خانواده ایلعازر ارباب یا حاکم دو شهرک بودند، مجدلیه و بیت‌عنیا. در آن روزگار، سرزمین فلسطین را رومیها تحت اشغال داشتند، لذا سیستمی تحت عنوان «حاکم» وجود نداشت. این اشاره حاکی از نظام فئودالی است که در قرون وسطی متداول بود.

اشاره به بشکه شراب در فصل ۱۵۲ یک اشتباه تاریخی است. روشهای متداول در دادگاهها که در فصل ۱۲۱ مورد اشاره قرار گرفته، ایجاب می‌کند که نویسنده با جامعه قرون

وسطی آشنا بوده باشد. در پرتو شواهد مذکور و بسیاری دیگر که در اینجا ذکر نشده، چه شواهد خارجی و چه داخلی، می‌توان مشاهده کرد که این انجیل می‌بایست به‌دست کسی نوشته شده باشد که قرن‌ها بعد از برنابای مذکور در عهدجدید می‌زیسته است.

اشتباهات و تناقضات

۱- در این انجیل آمده که عیسی در زمانی ولادت یافت که پیلطس فرماندار فلسطین بود. اما مطابق گزارشهای تاریخی، پیلطس بعد سال ۲۶م به فرمانداری فلسطین منصوب شد. همچنین در فصل ۳ آمده که ولادت عیسی در دوره‌ای روی داد که حنا (۶-۱۵م.) و قیافا (۱۸-۳۶م.) کاهنان اعظم بودند؛ این امر نه فقط با تاریخ تناقض دارد، بلکه با خود انجیل نیز. هیچیک از ایشان در زمان ولادت عیسی در این مقام نبودند. انجیل برنابا حدود ده سال در مورد حنا اشتباه کرده، حدود بیست و دو سال در مورد قیافا و حدود سی سال در مورد پیلطس.

۲- در انجیل برنابا آمده که هیرودیس (آنتیپاس) در اورشلیم و یهودیه صاحب قدرت بود و در آنجا سربازان بسیاری تحت حکم خود داشت (برنابا، فصل ۲۱۴). این اشتباه محض است زیرا او فقط پادشاه جلیل بود که حدود ۱۰۰ کیلومتر دورتر بود. در این انجیل، هیرودیس یک غیریهودی نامیده شده (برنابا، فصل ۲۱۷)، حال آنکه او یهودی مؤمنی بود. او برای برگزاری عید فصح به اورشلیم آمده بود، به همین جهت توانست در امر محاکمه عیسی مورد مشورت قرار گیرد.

۳- در فصل ۸۰، آمده که دانیال وقتی به‌دست نبوکدنصر اسیر شد، دو ساله بود. این امر با روایت کتاب مقدس (دانیال، فصل ۲) تناقض دارد که می‌گوید نبوکدنصر در سال دوم سلطنتش با دانیال در خصوص خوابش مشورت کرد. او چنان تحت تأثیر حکمت دانیال قرار گرفت که او را بر ولایت بابل حاکم ساخت. اگر شهادت این انجیل را بپذیریم، پس دانیال در این زمان سه ساله بوده است.

۴- در فصل ۹۱، روایتی آمده مبنی بر گردآوری سه لشکر که هر یک متشکل از دویست هزار سرباز بود تا بر سر مسأله الوهیت مسیح بجنگند. تحت حکومت رومیها در آن زمان، مالکیت اسلحه و ساخت آن شدیداً تحت کنترل قرار داشت. همچنین طبق دائرةالمعارف بریتانیکا،

کل لشکر منظم روم در این زمان، حدود ۳۰۰۰۰۰ نفر بود که نیمی از آن ذخیره بودند. تا پیش از ویرانی اورشلیم به سال ۶۸-۷۰م، در یهودیه فقط پادگان کوچکی وجود داشت.

۵- در فصل ۱۲۷ این انجیل، گفته شده که عیسی از کنگره معبد موعظه می‌کرد. این محل به‌زحمت می‌توانست محل مناسبی برای موعظه باشد، چون دیوار آن حدود ۲۰۰ متر بالاتر از سطح زمین قرار داشت و کسی سخن و اعظ را نمی‌شنید.

۶- در فصل‌های ۲۰ و ۲۱، گفته شده که ناصره شهری است در ساحل دریاچه جلیل. این شهر امروز موجود است و ۱۰۰ متر بالای سطح دریا قرار دارد و در فاصله ۲۰ کیلومتری دریاچه جلیل. در فصل ۹۹، ذکر شده که شهر صور در نزدیکی اردن واقع است، اما چنین چیزی صحت ندارد. صور ۵۰ کیلومتر دورتر از این محل، و در ساحل دریای مدیترانه در لبنان امروزی واقع است. اگر نویسنده با عیسی در این مناطق راه رفته باشد، چرا در خصوص چنین داده‌هایی دچار اشتباه شده است؟ آمده که زکی عیسی را در ناصره ملاقات کرد، در حالیکه مطابق انجیل لوقا، این واقعه در شهر اریحارخ داد (لوقا، فصل ۱۹).

۷- در فصل ۱۶۹ این انجیل، تابستان آن گونه توصیف شده که گویی شخص در اروپا است. این امر با تابستانهای فلسطین مغایرت دارد زیرا در آنجا باران در زمستان می‌بارد و مزارع در تابستان خشک می‌شود و مطلقاً با مناطق سرسبزی که در این متن آمده شباهتی ندارد. مطابق مضمون این متن، عیسی در بیابان اردن بود، یعنی جایی که قطعاً نمی‌توانسته از تابستانی شبیه تابستانهای اروپا بهره ببرد.

۸- حجی و هوشع دو نبی متمایزند که وحی‌های ایشان به‌طور مجزا در دو کتاب عهدعتیق ثبت شده است. اما در این انجیل آمده که ماجرای آنان در کتاب دانیال ثبت شده است (برنابا، فصل ۱۸۵). اشتباهات او در خصوص مراجع کتاب‌مقدس در فصل‌های ۱۶۵ و ۱۶۹ نیز آشکار می‌شود که در آنها نقل قول‌ها را با یکدیگر اشتباه می‌گیرد.

۹- نویسنده ادعا می‌کند که عیسی آن مسیح موعود نیست؛ با اینحال، عنوان مسیحایی "پسر داود" را برای او به‌کار می‌برد (برنابا، فصل‌های ۱۱، ۱۹، ۲۱ و غیره). در فصل ۱۹، برتری عیسی تعلیم داده شده، اما بعد در فصل‌های ۵۴ و ۵۵ این امر رد شده و گفته شده که در روز قیامت، محمد برتری خواهد داشت.

تناقض با اسلام

قرآن از مسلمانان می‌خواهد که به کتاب‌هایی که خدا به موسی و داود و عیسی و سایر انبیا داده ایمان داشته باشند. طبق تعالیم اسلامی، این کتاب‌ها به هیچ طریقی نباید با یکدیگر تناقض داشته باشند. مسلمانان بر این عقیده‌اند که علت تفاوت کتاب مقدس با قرآن این است که کتاب مقدس تحریف شده است. بسیاری از مسلمانان معتقدند که انجیل برنابا در تعلیمی که در باره مصلوب شدن عیسی و سایر موارد می‌دهد، با قرآن همخوان است. بنابراین، ادعا می‌کنند که این انجیل باید یگانه انجیل معتبر باشد، یعنی انجیل اصلی.

در اینجا چند مورد مهم را ذکر می‌کنیم تا تفاوت انجیل برنابا با قرآن را متذکر شویم:

۱- مطابق برداشت برخی از مسلمانان، انجیل اصلی بر عیسی نازل شد. گرچه انجیل برنابا ادعا می‌کند که انجیل به قلب عیسی نازل شد (برنابا، فصل ۱۰)، اما تصریح نمی‌کند که عیسی کلمات الهی را دقیقاً از نسخه‌ای آسمانی این کتاب دریافت داشت. به‌نظر نمی‌رسد که نویسنده با دیدگاه اسلامی در خصوص وحی همسو باشد.

۲- مسیح طوری توصیف شده که گویی به ”شهادتین اسلامی“ اعتقاد داشته و آن را بیان کرده است: ”شهادت می‌دهم که خدایی جز الله نیست و محمد رسول او است“. این شهادت ۶۰۰ سال بعد از عیسی تدوین شد. حتی در قرآن نیز چنین شهادتی به‌صورت کامل در یک محل ذکر نشده است.

۳- این انجیل عیسی و رسالت او را مشابه با رسالت یحییای تعمیددهنده معرفی می‌کند و نقش پیشرو مسیح موعود یعنی محمد را برای او قائل می‌شود (برنابا، فصل‌های ۴۲-۴۴ و ۲۲۰). نویسنده یحیی و رسالت او را کاملاً از قلم انداخته، حال آنکه هم قرآن و هم عهدجدید نبوت یحیی را تصدیق می‌کنند و تعلیم می‌دهند که وی پیشرو عیسی بوده است. به‌علاوه، قرآن عیسی را به‌عنوان مسیح تصدیق می‌کند، اما عیسی در انجیل برنابا چنین عنوانی را نمی‌پذیرد. در چندین بخش از این انجیل بروشنی ذکر شده که عیسی، مسیح نیست (برنابا، فصل‌های ۴۲، ۸۲، ۸۳، ۹۶، ۹۷، ۱۹۸، ۲۰۶).

۴- در این انجیل آمده که مریم عیسی را بدون درد زایمان به دنیا آورد (برنابا، فصل ۳) و ولادت عیسی در خانه یا کلبه یک چوپان رخ داد. اما قرآن به درد زایمان مریم اشاره می‌کند،

دردی که سبب شد مریم فریاد بر آورد؛ و اینکه عیسی زیر یک درخت نخل در بیابان چشم به جهان گشود.

۵- بسیاری از مسلمانان بر این عقیده‌اند که خدا ۱۲۴۰۰۰ پیامبر به جهان گسیل داشت، حال آنکه انجیل برنابا این رقم را به ۱۴۴۰۰۰ می‌رساند (برنابا، فصل ۱۷).

۶- این انجیل می‌گوید که خدا گروهی از ایمانداران را برای مدت ۷۰۰۰ سال به جهنم فرستاده است (برنابا، فصل ۱۳۷)، در حالیکه قرآن می‌گوید که خدا به هیچ مؤمنی صدمه نمی‌رساند، حتی به اندازه یک مورچه (سوره ۴: ۴۰).

۷- مطابق تعلیم این انجیل، زمانی که تورات تحریف شد، خدا کتاب دیگری فرستاد، یعنی کتاب زبور یا مزامیر را. وقتی مردم این را نیز تحریف کردند، خدا انجیل را فرستاد تا جایگزین آن گردد. طبق این نظریه، هر گاه که کتابی الهی تحریف می‌شود، خدا کتاب دیگری می‌فرستد. نتیجتاً وقتی انجیل تحریف شد، خدا قرآن را فرستاد. این امر سؤال بسیار مهمی را در خصوص انجیل برنابا مطرح می‌سازد. اگر طبق باور بسیاری از مسلمانان، این انجیل نسخه تحریف‌نشده انجیل اصلی است، در اینصورت دیگر نیازی نبود قرآن فرستاده شود تا جایگزین آن گردد.

۸- مطابق این انجیل، نُه آسمان و ده جهنم هست (برنابا، فصل‌های ۵۲، ۵۷، ۱۷۸). اما قرآن تعلیم می‌دهد که فقط هفت آسمان وجود دارد (سوره ۲: ۲۹).

۹- این انجیل تعلیم می‌دهد که شیطان خالق جهنم است (برنابا، فصل ۳۵)، حال آنکه قرآن تعلیم می‌دهد که جهنم را خدا آفریده است (سوره ۲۵: ۱۱).

۱۰- در این انجیل ذکر شده که پیش از روز آخر، پانزده روز ویرانی قدم به قدم وجود خواهد داشت (برنابا، فصل ۵۳). همچنین ذکر می‌کند که در روز سیزدهم، آسمانها همچون طوماری پیچیده خواهد شد و هر موجود زنده‌ای خواهد مرد. همه اینها در تناقضی آشکار با قرآن قرار دارد که تعلیم می‌دهد که انسان تا به روز آخر زنده خواهد بود (سوره ۸۰: ۳۳-۳۷). در قرآن، هیچ جا به مرگ فرشتگان مقدس اشاره نشده، بلکه تصریح شده که آنان کماکان به انجام وظیفه ادامه خواهند داد (سوره ۶۹: ۱۵-۱۷).

۱۱- در این انجیل ادعا شده که عیسی گفته که مرد باید به یک زن اکتفا کند، حال آنکه قرآن اختیار حداکثر چهار زن را مجاز شمرده است (سوره ۴: ۳؛ برنابا فصل ۱۱۵).

۱۲- در فصل‌های ۳۲، ۶۶ و ۶۷ این انجیل، از قول عیسی آمده که زکات و قربانی جزء احکام الهی نیست، بلکه سنت ابداعی بشر است. به عبارت دیگر، این انجیل منکر این است که خدا

قربانی‌های سوختنی را در تورات امر کرده بوده است. اما قرآن تأیید می‌کند که خدا به بنی اسرائیل امر کرد تا قربانی تقدیم کنند (قرآن، سوره ۲: ۶۷-۷۲؛ کتاب مقدس، اعداد ۱۹: ۱-۱۰).

آشکار است که این دو منبع (یعنی قرآن و انجیل برنابا) اعتقاد واحدی را در خصوص مصلوب شدن عیسی بیان می‌دارند، اما در مورد تعالیم دیگر، اتفاق نظر اندکی میان آنها وجود دارد.

نتیجه

در این مقاله، نشان دادیم که تاریخچه و اصالتی که مسلمانان به انجیل برنابا نسبت می‌دهند فاقد اعتبار است. شواهد تاریخی و شواهد موجود در خود کتاب نشان می‌دهند که این کتاب نمی‌توانسته زودتر از قرن چهاردهم میلادی نوشته شده باشد. نویسنده آن نمی‌تواند برنابای مذکور در عهد جدید باشد. این کتاب مملو از اشتباه و تناقض است و عمده مطالب آن با معتقدات اسلامی تناقض دارد.

انجیل برنابا بهترین نمونه از نتیجه کار نقد تاریخی و ادبی است. وقتی به تمام اشتباهات و فقدان انسجام موجود در آن دقت می‌کنیم، به این نتیجه می‌رسیم که این انجیل اثر دست ”برنابای دروغین“ است که هرگز شاگرد عیسی در قرن اول نبوده و هیچگاه در سرزمینی نزیسته که عیسی در آن می‌زیست و تعلیم می‌داد.

[Jesus In Islam](#) | [Common Misunderstandings](#) | [Islam 101](#) | [Jesus 101](#) | [Jesus in Qur'an](#)

The Gospel of Barnabas

Introduction

And when Jesus, son of Mary said, "O children of Israel, I am the messenger of Allah unto you, confirming that which was revealed before me in Torah, and bringing good tidings of a messenger who cometh after me, whose name is the 'Praised One' " (Surah 61:6).

Muslims who read and recite this verse in the Qur'an, work backwards to decide what they think the 'original Gospel' must have said. They claim that it would have clearly predicted the coming of Muhammad. It could not have called Jesus the Son of God and

must have denied the death of Jesus by crucifixion. In their efforts to discredit the Christian scriptures, some Muslims look for documents which may fit their argument, no matter if these have been declared as spurious by the whole Christian Church. One such document is the so-called "Gospel of Barnabas". In this 'gospel', as some Muslims claim, there is much which contradicts the canonical gospels but does fit in with Muslim beliefs. In their discussions with Christians, they go so far as to claim this gospel to be the original gospel that descended upon Jesus from heaven and which he dictated to Barnabas. Some Muslims base their presentation of the life and teaching of Jesus upon this document, rather than on the Qur'an, the Bible or the traditions.

A Pakistani Muslim, Attaur Rahim, who took great pains to introduce this 'gospel' into Pakistan, had this to say:

The gospel of Barnabas is the only known surviving gospel written by a disciple of Jesus, that is by a man who spent most of his time in the actual company of Jesus during the three years in which he was delivering his message. Therefore he had direct experience and knowledge of Jesus' teaching, unlike all the authors of the four accepted Gospels [1].

He totally ignores the fact that John was a disciple from the beginning of Jesus' ministry and Matthew shortly after. He offers no evidence that Barnabas was a disciple *during* Jesus' three year ministry. Another Muslim, Ali Akbar, made the following comments:

Christians do not regard the gospel of St. Barnabas as an integral part of the New Testament and it is not often preached in their churches. This Gospel was condemned by the Christian council three hundred years before the prophet Muhammad. The reason for this is, no doubt, that the advent of the prophet Muhammad is predicted therein in very clear words [2].

No evidence is given of this book's condemnation at any Christian council. Similar claims are made by Abdu L-Ahad Dawud in his popular book, Muhammad in the Bible:

This Gospel has been rejected by Churches because its language is more in accordance with the revealed Scriptures and because it is very expressive and explicit about the nature of Jesus Christ's mission, and above all because it records the exact words of Jesus concerning Muhammad [3].

What is the truth? Why do Christians reject this gospel? Is it because this gospel has certain alleged prophecies about Muhammad or because they have more solid arguments against the credibility of the document?

The Background

Muslims first became aware of the existence of this gospel through the work of George Sale who mentioned it in his translation of the Qur'an into English in 1734. In his preface, Sale mentions a Spanish version written by a Mostafa de Aranda, who claimed to have translated it from Italian. It was alleged that an Italian Christian monk, Fra Marino,

had stolen it from the library of Pope Sixtus V (1585-1590) while the pope was asleep in his library and that Marino became a Muslim after reading it [4]. This translation has somehow perished, although various fragments of the Spanish text are still available. The Italian version found its way to Holland and was found in 1709 in the possession of J.F. Cramer, a councillor to the King of Prussia (Germany). He, in 1713, gave it to Prince Eugene of Savoy and over the next few years it passed from one hand to another until it reached Vienna in 1738 and was deposited in the Imperial Library where it stays to this day [5].

Lonsdale and Laura Ragg were responsible for translating it into English and printing it in 1907 with 70 pages of introduction giving convincing reasons why various scholars believed that this was a fake Gospel written in the Middle Ages. In 1908, an Arabic translation with a new introduction was published in Cairo and in 1916 two Urdu editions were published, which were based on the Arabic version.

Between 1960 and 1980, translations of this gospel appeared in many of the languages of the Muslim majority countries. The reprinting, in Pakistan in 1973, of the English translation by Lonsdale and Laura Ragg was much publicised by Islamic Missions[6]. Their Urdu and English presses promoted it and Muslim religious leaders introduced it as the true Gospel of Jesus [7]. The same year, a new Urdu translation was published by Jama'at-e-Islami, Lahore, with an introduction by the founder of the organisation, Maulana Abul Ala Mawdudi [8].

Both the English and Urdu translations were reprinted several times. By 1990 there were 203,000 English copies printed by one publisher alone, Aisha Bahwany, in Pakistan. The interesting thing is that none of these reprints included the 70 pages of introduction by Lonsdale and Laura Ragg, because in their introduction they provide evidence to the effect that the book is a medieval forgery. The facsimile of the original title page, in some of the English editions, gives the misleading impression that one is dealing with the complete text of the original book by Lonsdale and Laura Ragg. The English translation of the document has now been printed by several Muslim publishers in Britain and America without any acknowledgement to previous publishers or to Lonsdale and Laura Ragg, the translators into English.

The Contents and Message

The gospel of Barnabas can be divided into several sections of which the following is a brief description:

CHAPTERS 1-9: The birth of Jesus; his childhood and his "disputation" with the doctors concerning the law.

CHAPTERS 10-47: Jesus receives a book, the Injil from God. He begins his ministry and performs miracles. He preaches, "I am not the messiah, the messiah will be born of the Ishmaelites".

CHAPTERS 48-98: The Roman soldiers worship him as God but Jesus tells them that he is not the son of God. He has come to give the glad tidings of the coming of Muhammad.

CHAPTERS 99-126: A crowd gathers to appoint Jesus as king but Jesus leaves for Damascus and then travels to some other cities.

CHAPTERS 127-153: Jesus teaches his disciples about penitence, fasting, prayer, fear of God and high morals.

CHAPTERS 154-191: Jesus teaches about the sinful world, the nature of sin, restoration, freedom, paradise and predestination. A scribe is also mentioned who claims that he saw a secret book of Moses which declares that the "Messiah springeth from Ishmael and not from Isaac".

CHAPTERS 192-222: Jesus raises Lazarus from the dead and predicts the judgement of Jerusalem. The Jews attempt to stone him but he vanishes. He is betrayed by Judas. Jesus is taken into heaven and Judas' face is made to look like that of Jesus. Judas is mistakenly crucified in place of Jesus. Jesus appears to his friends and his mother and tells them that he was not crucified. He charges Barnabas to write the gospel (Injil) after which he returns to heaven.

The message of this gospel

Muslims value this gospel highly because it teaches against the doctrine presented in the New Testament. The following are the main points of this gospel which may affirm some of the Muslim beliefs but contradicts the teaching of the New Testament:

1. Jesus is a servant and only a messenger of God (Barnabas, chapter 55). He is not God, nor the Son of God, nor a god (Barnabas, chapters 53 and 100).
2. Jesus predicts the coming of the Messiah who is Muhammad (Barnabas, chapters 42-44). He himself refuses to be a messiah but gives this title to Muhammad. It was Ishmael who was to be sacrificed, not Isaac (Barnabas, chapter 44).
3. Jesus ascended to heaven before the crucifixion and Judas was made to look like Jesus (Barnabas, chapter 220). Jesus did not die on the cross (Barnabas, chapter 215). It was Judas Iscariot who died on the cross (Barnabas, chapter 216). The disciples stole the body of Judas and claimed that Jesus was risen. Many of the disciples have taught this deception, including Paul.

The Writer

Was Barnabas the writer of this gospel? Muslims say, "yes" to this question and call upon the book of Acts for evidence where Barnabas is mentioned. However, our investigation reveals that the Barnabas of Acts and the Barnabas of this gospel are two different people who lived at different times.

According to the New Testament, Barnabas was not present during the ministry of Jesus. He is first mentioned in Acts *after* the church was already established. He, like other disciples, sold his property to raise money for distribution to the poor (Acts 4). He was a Jew from Cyprus named Joseph whom the apostles called Bar-nabas, which means "son of encouragement". (Acts 4:36).

According to the document in question, however, Barnabas was an apostle of Jesus and known by this name throughout Jesus' ministry. On many occasions Jesus is reported to have called him Barnabas instead of Joseph. This weakens the credibility of this gospel because Barnabas was never called to be an apostle by Jesus, according to all the available lists in the other Gospels.

The Barnabas of this gospel rejects the deity of Christ. Jesus is alleged to have denied being equal with God and to have claimed that he was only a messenger and servant of God. However, in the New Testament in Acts, Barnabas was the one who introduced Paul to the apostles at Jerusalem and encouraged them to trust him. The first thing Paul had preached after his conversion was that Jesus was the Son of God (Acts 9:20) and no doubt Barnabas was well aware of it. If Paul was preaching something unacceptable would Barnabas not have called for him to be silenced rather than fighting for his acceptance as a preacher of God's word?

This Gospel denounces the teaching of Paul regarding circumcision, the crucifixion, the death and resurrection of Jesus. However, the book of Acts shows that Paul and Barnabas had a joint ministry for one full year. They both preached the same thing concerning Jesus' resurrection and his deity (Acts 13:33). Here, Barnabas along with Paul can be seen in debate with some who insisted on circumcision. This debate was not between Paul and Barnabas but between the people from Judea on one side and Paul and Barnabas on the other (Acts 15). Thus it is illogical to accept that the Barnabas of the New Testament is responsible for a document that rejects the very teachings he proclaimed and defended.

Muslims quote from Galatians 2:13 and Acts 15:38-40 as proof that there was a disagreement on doctrinal matters between Paul and Barnabas. According to the first reference Barnabas was reprimanded for religious discrimination. Just to avoid offending some Jewish Christians, Barnabas and Peter did not sit at a meal with gentile converts. Paul censured this behaviour. Acts 15:2 shows that Peter and Barnabas later realised their error and accepted Paul's argument. Muslims may ask, "Was not the root problem an issue of doctrine, namely, justification by faith, not by observing the works of the law, as the rest of Galatians chapter 2 reveals?" The answer is that although it is a doctrinal issue, it does not leave Paul in the wrong. Also, I Corinthians 9:6 which was written after the

split, shows that Paul and Barnabas were back on good terms again. We should appreciate that the split reported in Galatians chapter 2 was only momentary.

The case in Acts 15:38-40 relates how Paul did not want to take John Mark with them on their next journey because he remembered how John Mark had abandoned them in Pamphilia in the middle of the first journey (Acts 12:12; 13:13). Paul was concerned that John Mark might do the same again and cause further problems. Later, however, the same Paul commends John Mark in his letters and expresses his need for him in his ministry (Colossians 4:10; II Timothy 4:11).

The evidence reveals that the dispute here was a personal matter and not doctrinal. There is no evidence that Paul and Barnabas had split because of a doctrinal clash. In fact investigation in this case reveals the unity that was between these two men rather than discord.

So why should Barnabas suddenly change his belief? Muslims offer rather fanciful explanations. A favourite theory, for example, is offered by Rahim, who tried his best to propagate this gospel with great zeal in Pakistan and wrote about the life of Jesus as portrayed in this gospel. He says:

Paul was a Roman citizen. He must have learned the language of Rome. He probably spoke Greek as it was the official language of the area in which he was born. The epistles he later wrote to the Christian communities in Greece must have been written in their native language. This meant he could travel in Greece and probably Italy without any language difficulty. Barnabas, on the other hand spoke neither of the two languages. John Mark, who spoke Greek, had accompanied him on the first missionary journey into Greece, to act as his interpreter. If Barnabas was to go there by himself, he would not be able to make himself understood. Thus Paul's refusal to travel with Mark may have been a round about way of ensuring that Barnabas would refuse to travel with him. [9]

His statement is riddled with unsupported claims, many of which are easily refuted. The conclusion cannot hope to be valid on such defective premises. It is also inconsistent with the statement in the same book that Barnabas was born in Cyprus. His native tongue would therefore have been Greek and the argument is rendered invalid by his own words. Also, Rahim says that Paul and Barnabas were fellow students under Gamaliel. If such was the case, this would mean that both were educated men who had learned the teaching of the Old Testament and the traditions. The Old Testament was translated into Greek in 250 BC, making it available to the Greek speaking world. If it was so important that there was a need for a translation into Greek three hundred years before Barnabas and Paul, how much greater would be the need of the Greek-speaking Jewish scholars who lived in 30-40 CE? Evidently then, being an educated Jew, Barnabas would not need an interpreter. He would have fully understood what Paul and the other apostles were preaching. Hence there would be no conflict or misunderstanding regarding the deity of Christ, his crucifixion, resurrection and ascension.

Evidence of Authenticity

Christians claim that this gospel did not exist during the time of the apostles, their pupils, the church fathers or their pupils. Almost every book of the New Testament is mentioned and quoted in the writings of the early Christians but no reference whatever is made to the gospel of Barnabas. However, Muslims claim a long, colourful history for this manuscript going back to Irenaeus (130-200). For example Rahim says that Irenaeus "quoted extensively from the Gospel of Barnabas in support of his views. This shows that the Gospel of Barnabas was in circulation in the first and second centuries of Christianity"[10]. On examination one finds that Irenaeus in his writings quoted from the Epistle of Barnabas and not from what Rahim calls the Gospel of Barnabas. (An 'Epistle' is a letter and usually explains doctrine, while a 'Gospel' is an account of Jesus' life).

Rahim claimed that during Emperor Zeno's rule in 478, the remains of Barnabas were discovered, and a copy of the Gospel of Barnabas, written by his own hand, was found on his breast. According to him it is recorded in the Acta Sanctorum, Boland Junii, Tome II, pages 422-450, published in Antwerp in 1698 [11]. However, the record actually says that a copy of the gospel according to Matthew, copied by Barnabas himself, written in his own hand, was found on his breast. This deliberate alteration of the record reflects little credit on Rahim's integrity. He omitted the words "according to Matthew, copied by Barnabas himself" and instead inserted "Gospel of Barnabas".

Evidence from Muslim History

Since the evidence from Christian history is sometimes rejected by some Muslims, we must also look at the evidence from Islamic history. The study of Muslim traditions and Muslim historical accounts suggest that Muhammad, the prophet of Islam, had good relations with the Christian ruler at Najran. At the time of Muhammad's birth, Arabs were in contact with Christians in Abyssinia, and also with the three major sections of the Church in the Middle East i.e. Byzantine, Nestorian and Jacobite-Monophysites. The Nestorians exercised the most influence over the Arabs. According to Ibn Ishaq, pictures of Mary and Jesus were to be seen on one of the Ka'ba walls "[12].

Muslim traditions tell us about various Christian delegations that came to visit Muhammad for discussion. On one occasion, a group of sixty people headed by Abd al-Masih, bishop of the Najran Christians, met Muhammad in the mosque at Madina to discuss the deity of Christ. Muhammad related to them that Jesus was not God. The incident is said to be recorded in the Qur'an (Surah 3:40-70). Here was an excellent opportunity to mention the gospel of Barnabas as evidence against the Christian' claim, if it was in existence, but not so. Neither did Allah reveal to Muhammad any verse with regard to it.

John of Damascus (d. 753), known as Yahya b. Mansur, the son of a civil servant who had been a treasurer to Caliph Muawiya and Abdul Malik, wrote on many subjects including the deity of Christ. Surely he would have also mentioned this gospel if it had been in existence then?

Bishop Timotheos (d. 823), whose term of office spans the high point of Abbasid power at Baghdad under Harun al-Rashid (786-809), held debates in the court of Khalifa Musa al-Hadi (785-6). Discussions were held not only in defence of what was held to be Islamic orthodoxy against free thinkers and heretics, but also about the four gospels. However, according to the transcripts, nobody mentioned the gospel of Barnabas. Muslim scholars debated the Godhead and the person of Jesus, yet they never mentioned this gospel. Caliph Jafar al-Mutawakal (847-861), who abolished the right of religion and the construction of churches and introduced discriminating laws against Christians and Jews [13], held debates in his court with people like Bishop Elijah. However, again, no one suggested the gospel of Barnabas as a reference.

The book *Al-Fihrist* of Abu al-Faraj Muhammad ibn Ishaq al-Nadim (935-990), which is claimed by Muslims to deal with every phase of medieval culture, has long lists of books and authors. He gives a list of all the books that are part of the Bible but nowhere mentions the gospel of Barnabas [14].

For several centuries Muslims ruled Spain (756-1492 CE) and there were many dialogues between Muslims and Christians, yet no Muslim ever presented this gospel as evidence against orthodox Christian belief. In this period there were Muslim writers, historians and philosopher like al-Farabi (d.950), al-Masudi (d. 956), al-Kindi (d. 961), Ibn Hazm (d. 1063), al-Ghazali (d.1111), Abu al-Abbas al-Arif (d. 1141); Ibn Rushd (d. 1198), Muhyi'l Din Ibn al-Arabi (d.1240), and Ibn Khaldun (d. 1406). However not one of them mentioned this document. Furthermore, in none of the commentaries on the Qur'an, prior to 1700 CE can any reference to this gospel be found. Therefore it is extremely difficult to believe that this gospel could possibly have been in existence before the fourteenth century, as discussed below.

Evidence from the document

The physical appearance of the manuscript of the Gospel of Barnabas in existence today suggests, in terms of its binding, the style of writing and its language, that it was written between 1500 and 1590.

Let us consider first the evidence within the text. In the Torah, God ordered the Israelites to observe a Jubilee year. "A Jubilee shall that fiftieth year be to you" (Leviticus. 25:11). However the gospel of Barnabas mentions this Jubilee but gives the interval of one hundred years (Barnabas, chapter 82). Where did the author get this figure from?

Around the year 1300, Pope Boniface VIII decreed the one hundred year interval for the church. In 1343, Pope Clemens VI changed it back to fifty years and later Pope Paul II (1464-1471) reduced it to twenty-five years. It would appear that the writer knew about the decree of Pope Boniface but thought it had been instituted by Jesus. This compels us to think that this gospel cannot be dated earlier than 1300 CE.

One finds several quotations of the writer Dante are attributed to Jesus in this gospel. For example, Dante's expression, "false and lying gods" in chapters 23, 78, 217 is not found

in the Bible nor in the Qur'an, but shows up only in this gospel. The description of hell in this gospel is also remarkably similar to Dante's fantasy about hell, purgatory and paradise. In chapter 178, this gospel tells us that there are nine heavens, again reminiscent of Dante. It is interesting to note that Dante was an Italian who lived about the time of Boniface VIII. He started writing his famous "Divina Comedia" in 1300.

There are other medieval elements in this gospel. To mention just a few, in chapter 194, it is said that the family of Lazarus were overlords of two towns, Magdala and Bethany. Roman forces controlled most of the lands of Palestine in those days, so no such system of overlord rule was known. This is the kind of feudal rule which became common in the Middle Ages.

The reference to wine casks in chapter 152 is an obvious anachronism. The court procedures described in chapter 121 demand that the author would have had to be familiar with a medieval society. In the light of the preceding evidences and many other such evidences not listed here, both external and internal, it can be seen that this gospel must have been written by someone living many centuries after the Barnabas of the New Testament.

Errors and Contradictions

1. This gospel states that Jesus was born while Pilate was a governor in Palestine. According to history, however, Pilate did not become a governor until 26 CE. Also, in chapter 3, the birth of Jesus is placed during the time of the high priesthood of Annas (6-15 CE) and Caiaphas (18-36 CE), which contradicts not only history but the gospel itself. Neither of them was in power when Jesus was born. The Barnabas gospel is wrong by about ten years with Annas, by twenty-two years with Caiaphas and by thirty years with Pilate.
2. Herod (Antipas) is mentioned as having power and many soldiers at his command in Jerusalem and Judea (Barnabas, chapter 214). This is a blunder because he ruled only in Galilee some sixty miles away. This gospel calls him a Gentile (Barnabas, chapter 217), although he was a practising Jew. He was only in Jerusalem to celebrate the feast of the Passover, which is why he was able to be consulted during Jesus' trial.
3. In chapter 80 it is stated that Daniel was only two years old when he was captured by Nebuchadnezzar. This conflicts with the account in the Bible (Daniel chapter 2), which says that Nebuchadnezzar consulted Daniel in the second year of his reign concerning his dream. He was so impressed by Daniel's wisdom that he appointed him a ruler over the province of Babylon. If the testimony of this gospel is accepted then Daniel would have to be three years old at this point.
4. Chapter 91 relates the account of the amassing of three armies, each of 200,000 armed men in a battle over the question of Christ's deity. Under Roman rule at that time both the possession of arms and the manufacture of arms were strictly controlled. Also, according to the Encyclopaedia Britannica, the whole Roman regular army only numbered 300,000 at this time and half of these were reserves.

- There was only a small garrison in Judea until the Roman destruction of Jerusalem in 68-70 CE.
5. In chapter 127 of this gospel, Jesus is mentioned as preaching from the pinnacle of the Temple. This was hardly a suitable place from which to preach as it was about two hundred meters above the ground and so he would not have been heard.
 6. Nazareth is described as a coastal city on the sea of Galilee, in chapter 20 and 21. This town still exists but is thirteen hundred feet above sea level and twenty kilometres from the sea. In chapter 99 Tiro (Tyre/Tyrus) is presented as being close to the Jordan, which is not correct. Tyrus is fifty kilometres away on the shore of the Mediterranean sea in present day Lebanon. If the writer walked these areas with Jesus, why does he confuse such facts? Zacchaeus is said to have encountered Jesus in Nazareth, while the gospel according to Luke says this happened in or near Jericho (Luke 19).
 7. Chapter 169 of this gospel portrays a European summer. This contrasts with the Palestinian summer where rain falls in winter and fields are parched in summer, it is anything but green as portrayed in the text. According to the context, Jesus was in the wilderness of Jordan where he certainly would not be enjoying beautiful European-type summer scenery.
 8. Haggai and Hosea are two separate prophets whose revelations are separately recorded in two books in the Old Testament but this gospel says that their story is related in the book of Daniel (Barnabas, chapter 185). His confusion concerning Bible references is further demonstrated in chapters 165 and 169 where he mixes quotations together.
 9. The writer claims that Jesus is not the Messiah and yet uses the messianic title "Son Of David" for him (Barnabas, chapters 11,19,21 and so on). In chapter 19 the primacy of Jesus is taught but refuted in chapters 54 and 55, where Muhammad is stated as having the primacy at the last judgement.

In Conflict with Islam

The Qur'an expects a Muslim to believe in the books of God which he gave to Moses, David, Jesus and other prophets. According to Islamic teachings, these books should in no way contradict each other. Muslims believe that if the Bible differs it must be because it has been corrupted. Many Muslims think that the Gospel of Barnabas is in harmony with the Qur'an in its teaching about the crucifixion and other matters. Therefore, they claim, it must be the one and only true Gospel, the original.

Here are a few important points about which the Qur'an and this gospel are not in harmony:

1. According to some Muslims understanding the original Gospel descended upon Jesus. While the Gospel of Barnabas does indeed claim that it descended into the heart of Jesus (Barnabas, chapter 10), it does not specify that Jesus received God's words precisely from a heavenly copy of the book. The writer does not appear to subscribe to this Muslim view of inspiration.

2. Christ is portrayed as having voiced and believed the Muslim creed, *Shahada*, "There is no God but Allah and Muhammad is his prophet". This creed was not laid down until 600 years after Jesus. Even in the Qur'an it is never given as one complete statement at one time.
3. This Gospel presents Jesus and his mission as being identical to that of John the Baptist in the role of forerunner to the Messiah, who is Muhammad (Barnabas, chapters 42-44 and 220). The author has completely omitted John the Baptist and his ministry, whilst both the Qur'an and the New Testament acknowledge John's prophethood and teach that he was a forerunner of Jesus. Moreover, the Qur'an accepts Jesus as the Messiah but the Jesus in this gospel refuses to accept this title. In several passages this gospel openly suggests that Jesus is not the Messiah (Barnabas, chapters 42, 82, 83, 96, 97, 198, 206).
4. This Gospel portrays Mary as giving birth to Jesus without pain (Barnabas, chapter 3) and that his birth took place in a shepherd's house or shelter. However, the Qur'an relates the pangs of childbirth, which drove Mary to cry out in pain and that Jesus was born under a palm tree in the wilderness.
5. Many Muslims believe that Allah has sent 124,000 prophets into the world, but this Gospel places the count at 144,000 (Barnabas, chapter 17).
6. It tells us that God sent a group of believers to hell for 70,000 years (Barnabas, chapter 137), whereas the Qur'an says that God would not harm a believer even so much as by the weight of an ant (Surah 4:40).
7. According to the teaching of this Gospel when the Tawrat became contaminated, God sent another book, the Zabur or Psalms. When this was altered by people, God gave the Injil - the Gospel to replace it. This theory holds that when a divine book is altered or corrupted, God sends another book. Consequently, when the Gospel was corrupted God sent the Qur'an. This raises an important question with regard to the Gospel of Barnabas. If, as many Muslims believe, this is an unaltered version of the true and original Gospel, then there was no need to send the Qur'an to replace it.
8. According to this gospel, there are nine heavens and ten hells (Barnabas, chapters 52,57,178). However, the Qur'an teaches only seven heavens (Surah 2:29).
9. This Gospel teaches that Satan is the creator of hell (Barnabas, chapter 35), whereas the Qur'an teaches that God is Creator of hell (Surah 25:11).
10. In this Gospel, it is stated that before the last day there will be a fifteen-day schedule of step-by-step destruction (Barnabas, chapter 53). It further states that on the thirteenth day the heavens shall be rolled up like a book and every living thing shall die. All this is in clear contradiction with the Qur'an, which states that men will be alive until the last day (Surah 80:33-37). Nowhere does the Qur'an mention the death of the holy angels, but asserts that they will still perform their duty (Surah 69: 15-17).
11. Jesus is alleged to have said that a man should content himself with one wife, whereas the Qur'an permits up to four wives (Surah 4:3; Barnabas, chapter 115).
12. In chapter 32, 66 and 67 of this gospel Jesus is reported to have said that offerings and sacrifices are not part of God's command but are man made traditions. In other words this gospel denies that God ordered burnt sacrifices in the Torah.

However the Qur'an confirms that God did order the Israelites to offer sacrifices (Qur'an, Surah 2:67-72; Bible, Numbers 19:1-10).

It is obvious that although these two documents, and the people who support them, share the same theology concerning the crucifixion of Jesus, there is very little else upon which their teachings coincide.

Conclusions

We have shown that the history and authenticity that Muslims attribute to the Gospel of Barnabas hold no credibility. [Evidence from history](#), and from the document itself, show that it could have been written no earlier than the fourteenth century. [The writer](#) of the gospel could not have been the Barnabas of the New Testament. It is full of [errors and contradictions](#) and much of it is [in conflict with Islam](#).

This gospel of Barnabas is a prime example of what happens when a spurious work is subjected to critical review. When all the errors and inconsistencies are considered, this gospel is exposed as a product of a 'Pseudo-Barnabas' who was never a first-century disciple of Jesus nor been in the land where Jesus walked and taught.

References

1. Rahim, "Jesus, a Propet of Islam", p.37
2. Akbar, "Israel and the Prophecies of the Qur'an", p.6
3. Abdul-Ahad Dawud, "Muhammad in the Bible", p.89
4. Sale, George, "Preliminary Discourse to the Koran", pp. ix-x & 58
5. Barnabas-Evangeliums, Codex No. 2662, Handschriften-und Inkunabelsammlung, Austria National Library, Vienna
6. Rahim, M A, "The Gospel of Barnabas" (Qur'an Council of Pakistan, Karachi, 1973)
7. "The Gospel of Barnabas", 3rd Edition, with introduction (Begum Aisha Bawany Wakf, 1974); "The Gospel of Barnabas", 6th Edition, with appendix (Begum Aisha Bawany Wakf, 1977)
8. "Barnabas ki Injil" (Islamic Publications Ltd. Lahore) Asi Zia-ai, 1974; "Barnabas ki Injil" (Islamic Publications Ltd. Lahore), 3rd. Edition. 1981
9. Rahim, "Jesus, a Propet of Islam", p.63
10. "The Gospel of Barnabas", p.xv, (Lahore, Islamic Publications, 1982)
11. Rahim, "Jesus a Prophet of Islam", p.37
12. Ibn Hisham: Sira (trans.), Gulliam, "Life of Mahammad", p.522
13. H.U. Rahman, "A Chronology of Islamic History, p.188
14. "The First of alNadim", Vol. 1, pp.40-46